

رابطه دین و اخلاق (۱)*

آیت‌الله علامه محمدتقی مصباح یزدی رحمته‌الله

چکیده

در مباحث گذشته به برخی مباحث مقدماتی درباره ارزش‌های اخلاقی اشاره شد. ضمن آن مباحث، با استفاده از کتاب و سنت، ویژگی‌هایی که مناسب با موضوع علم اخلاق بود، مطرح شد. نکته درخور توجه این است که تعریف ما از ارزش اخلاقی، به معنای نادیده گرفتن تعریف سایر دانشمندان، اعم از مسلمان یا غیرمسلمان، از علم اخلاق نیست. طبعاً علوم، متناسب با موضوع و مباحث مطرح در آنها، با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند. دانشمندان برای اینکه مجهولات به معلومات تبدیل شوند، آنها را دسته‌بندی می‌کنند و مجموعه مسائل مرتبط با یکدیگر را یک «علم» می‌نامند. سپس با توجه به گسترده بودن مسائل برخی از علوم، حیثیتی را به موضوع آنها می‌افزایند و براساس آن حیثیت، علم را به چند باب تقسیم می‌کنند. اینها قراردادهایی است که از گذشته در علوم مختلف و در بین دانشمندان یونانی وجود داشته و همچنان وجود دارد.

کلیدواژه‌ها: اخلاق، علم اخلاق، رابطه دین و اخلاق.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تحولات موضوع علم اخلاق

چنان که گذشت، فیلسوفان یونانی علوم را به چند قسم تقسیم کرده بودند و اخلاق نیز یکی از آنها بود. بنابراین از لحاظ تاریخی، قدمت علم اخلاق به چند هزار سال پیش، یعنی عصر یونانیان برمی‌گردد. بعدها مسلمانان تغییراتی در این تقسیم‌بندی ایجاد کردند و با افزودن چاشنی اسلامی، آن را به یکی از علوم اسلامی تبدیل کردند. از قدیمی‌ترین کتاب‌هایی که در این زمینه وجود دارد، *طهارة الاعراق/ این مسکویه* است. در این کتاب، موضوع علم اخلاق، ملکات قرار داده شده و از افعال و رفتارها در آن بحثی به میان نیامده است؛ زیرا آنها برای رفتارها هیچ ارزشی (مثبت یا منفی) قائل نبودند. شاید علت این باشد که گاهی از کسانی رفتارها و کارهایی سر می‌زند که به کارهای خوبان شبیه است، اما در واقع ارزش اخلاقی ندارد؛ مانند فرد متکبری که برای کسب محبوبیت نزد مردم، سعی می‌کند با تواضع رفتار کند، یا کسی که برای اغراض مادی دنیوی مثل پیروزی در انتخابات، پول زیادی هزینه می‌کند و خود را سخاوتمند نشان می‌دهد. روشن است که به چنین کسانی مواضع یا سخنی نمی‌گویند. به عقیده پیروان این مکتب، مواضع یا سخنی کسی است که حالت تواضع یا سخاوت در او به‌طور ثابت و مداوم وجود داشته باشد و تواضع یا سخاوتش منحصر به زمان محدود و خاصی نباشد. بر این اساس، موضوع را ملکات قرار دادند؛ یعنی حالات ثابتی که برای نفس انسان وجود دارند. البته از نظر اینان، اگرچه ارزش اصیل مربوط به ملکات است، رفتارها نیز از دو جهت، و بالعرض ارزشمندند: اول آنکه، مقدمه تحصیل ملکات‌اند؛ یعنی اگر انسان بخواهد دارای ملکتهای شود، باید آن فعل را تکرار کند؛ و دوم آنکه، پس از ایجاد ملکه، اثر آن به‌صورت رفتار بروز می‌کند و ظهور می‌یابد. به‌تدریج و با ایجاد تحولات مختلف در علم اخلاق، بخصوص در قرون اخیر، و به‌ویژه از زمان کانت که نیت را قوام‌بخش ارزش اخلاقی می‌دانست، ملکه بودن موضوعیت خود را از دست داد. آنچه امروزه در اخلاق اهمیت دارد، انگیزه رفتار است. بر این اساس، مسئله حسن فعلی و حسن فاعلی مطرح است؛ یعنی افزون بر اینکه باید به نفس کار (خوبی یا بدی آن) توجه داشت، نیت فاعل و انجام‌دهنده کار نیز باید مدنظر قرار گیرد. این تحول موجب شد که تعریف و موضوع علم اخلاق از ملکات به رفتارها نیز تغییر کند.

ارزش ملکات در نگرش اسلامی

براساس نگرش اسلام در باب اخلاق اسلامی، رفتارها نیز ارزشیابی و ارزش‌گذاری می‌شوند. بنابراین قوام ارزش، افزون بر حسن فعلی، به حسن فاعلی نیز هست. اما ملکه نیز از آن جهت که منشأ رفتارهای ارزشی می‌شود، بالعرض مطلوبیت دارد. ملکات موجب می‌شوند که فرد به انجام کارهای اخلاقی مبادرت ورزد. برای مثال، وجود ملکه سخاوت در انسان باعث می‌شود که وی در زمان مناسب، بذل و بخشش کند. بنابراین با اینکه ارزش اخلاقی مربوط به بذل و بخشش است، چون سخاوت سبب پیدایش آن شده، بالعرض مطلوب خواهد بود.

نکته درخور توجه در اینجا آن است که هرچند بحث‌های اخلاقی قرآن ناظر به رفتار انسان است، این به‌منزله بی‌اهمیت دانستن ملکات نیست؛ زیرا با تکرار رفتار، طبعاً ملکه نیز ایجاد می‌شود. بنابراین این‌گونه اختلاف‌نظرها را نمی‌توان برهانی دانست و در مقام رد یا اثبات آن برآمد؛ زیرا ممکن است کسی علم اخلاق را علمی تعریف کند که از ملکات نفسانی صحبت می‌کند. البته براساس این نگرش، حتی زمانی که رفتاری هنوز ملکه نشده است، می‌تواند ارزش بالعرض داشته باشد؛ زیرا خود رفتار نیز ارزش دارد و آثار آن، هم در دنیا و هم در آخرت ظاهر می‌شود؛ و چه‌بسا فاعل آن را به مقامات بسیار عالی برساند. در نتیجه انتخاب تعبیرات و تعاریف جدید، موجب نخواهد شد که مبانی قدما به کلی باطل تلقی شود.

بنابراین وقتی از موضوعی تعریف خاصی ارائه می‌شود، باید به لوازمش نیز توجه داشت و به آنها پایبند بود. آنچه قدما قرارداد کرده‌اند، آن است که درباره ملکات صحبت کنند، و آنچه ما در نظر داریم انجام دهیم، این است که نظر قرآن را بیان کنیم، و قرآن بیشتر به رفتار نظر دارد؛ اگرچه درباره ملکات نیز بحث می‌کند. امرونی‌ها در بیشتر آیات به خود رفتارها تعلق گرفته است، نه به ملکات. برای مثال، قرآن نمی‌گوید ملکه صبر را کسب کنید، بلکه خود صبر را رفتار مطلوبی می‌داند که دارای ارزش بسیاری است (ر.ک: هود: ۱۱۵؛ انفال: ۴۶). بنابراین قرآن درصدد است تا برای ایجاد صبر در انسان انگیزه حاصل شود.

اما طبق تعریف ارسطویی و کلاسیک اخلاق، رفتارها ارزش‌گذاری اخلاقی نمی‌شوند؛ و از سوی دیگر، برای کسانی که

به خدا - ارتباط می‌یابد. مثلاً عده‌ای معتقدند درست است که دین آمده است تا انسان‌ها را به کار خوب تشویق کند، اما خواندن یا نخواندن نماز به خوبی و بدی انسان ارتباطی ندارد. از دید آنها، کسانی وجود دارند که با آنکه نماز می‌خوانند، مرتکب گناهان بزرگی همچون خیانت به مال مردم هم می‌شوند؛ و در مقابل، افرادی نیز هستند که اگرچه اهل نماز نیستند، کار خلاف انجام نمی‌دهند و مثلاً در معاملاتشان بی‌انصافی نمی‌کنند. پس این دو هیچ ربطی به هم ندارند. این‌گونه مباحث شبهاتی را نیز به‌همراه دارد. مثلاً در دوران جوانی، در منزلی در تهران در حال استراحت بودیم و درعین حال صحبت‌های بلند یکی از همسایگان را با مهمانش می‌شنیدیم که اتفاقاً بر سر همین مسئله رابطه دین و اخلاق بحث می‌کردند. یکی از آنها از فضایل دین و ارزش‌های دینی تعریف می‌کرد و معتقد بود انسان دین‌دار به مال و ناموس مردم خیانت نمی‌کند، و اگر دین نباشد، هرج‌ومرج پدید می‌آید و زندگی تباہ می‌شود؛ اما دیگری معتقد بود انسان می‌تواند بدون داشتن دین هم خوب باشد و نماز خواندن یا نخواندن، اعتقاد به قیامت یا عدم آن، با خیانت کردن یا خیانت نکردن هیچ ارتباطی ندارد. هرچند بحث آنها فنی و استدلالی نبود، به صورت عامیانه بر سر موضوع متلازم بودن یا نبودن دین و اخلاق با یکدیگر بحث می‌کردند.

یک پاسخ ساده این‌گونه شبهات این است که دین سه بخش دارد: اعتقادات، اخلاق و احکام. بنابراین اخلاق جزئی از دین است. بر این اساس، رابطه اخلاق و دین، رابطه جزء و کل است. اگر کسی اخلاق داشته باشد، جزئی از دین را دارد؛ اما اگر کسی دین نداشته باشد، اخلاق هم ندارد. برای مثال، «دست» تا زمانی که به پیکر انسان متصل باشد و توانایی انجام کاری داشته باشد، دست انسان است؛ ولی اگر از بدن انسان جدا شد، دیگر دست انسان نیست، بلکه عضوی است جدا از انسان که هیچ اثر مثبت یا منفی برای او ندارد. به همین‌سان، اخلاق هم جزء دین است و هنگامی اخلاق است که در این کل قرار گیرد و ارتباطش با اجزای دیگر محفوظ باشد؛ اما اگر از سایر اجزای دین جدا شد، دیگر اخلاق نخواهد بود.

این پاسخ ساده با آنکه در ظاهر پاسخ روشنی به‌نظر می‌رسد، برای کسی که گرفتار شبهه است، قانع‌کننده نیست؛ زیرا سؤالات فراوانی درباره آن مطرح است. یکی از سؤالات مهم می‌تواند این باشد که «اگر کسی عقاید دینی را انکار کرد و احکام دینی را هم قبول نداشت، آیا نمی‌تواند دارای اخلاق و فضیلت‌های اخلاقی خوب باشد؟»

ارزش اخلاقی را به‌گونه‌ای تعریف می‌کنند که برای رفتار هم ارزش اخلاقی قائل‌اند، کلمه اخلاق می‌تواند جنبه سمبلیک داشته باشد؛ چراکه اخلاق در اصل، جمع «خُلُق» است و خلق نیز همان عادت ثابت است و یک کار خاص را نمی‌توان «خلق» نامید.

رابطه دین و اخلاق

یکی از مباحثی که در قرون اخیر در دانشگاه‌های دنیا، بخصوص دانشگاه‌هایی که گرایش‌های دینی دارند، بسیار مورد توجه فیلسوفان بزرگ قرار گرفته و کتاب‌های بسیاری درباره آن نوشته شده، رابطه اخلاق و دین است.

در قرون وسطا و زمانی که مسیحیت در اروپا اوج شکوفایی و رونق خود را سپری می‌کرد و بیشتر مدارس علمی تحت سیطره کلیسا بودند، اخلاق مسیحی برگرفته از کتاب مقدس و رفتار حضرت عیسی و حواریون، جریان غالب آن دوران بود. این جریان، به‌رغم وجود افرادی که منکر ماورای طبیعت و دین و ارزش‌های دینی بودند، تا دوران مدرن ادامه یافت. اما بر اثر تحولات مدرنیته، مسائل دینی کمرنگ شد و جایگاه خدا و ماورای طبیعت در مباحث عقلی را انسان تصاحب کرد. در نتیجه بحث‌ها انسان‌محور شد و به جای خداپرستی، انسان‌پرستی رواج یافت.

آنچه موجب شد مسئله رابطه دین و اخلاق مطرح شود، اولاً اشکالات و نقایصی بود که در رفتار ارباب کلیسا مشاهده می‌شد؛ ثانیاً آنچه در مسیحیت به‌عنوان اخلاق مطرح بود - که فی‌الجمله هم مطلوب بود - پشتوانه دینی داشت و در صورتی که این اعتقاد از دست می‌رفت، چیزی که بتواند جایگزین آن شود، وجود نداشت و بنابراین اخلاق به‌کلی موضوعیت خود را از دست می‌داد؛ زیرا بدون دین و اعتقاد به خدا، اخلاق و رفتارهای اخلاقی از ضمانت اجرایی لازم برخوردار نبودند. در این میان، برای برخی از دانشمندان، که نه انکار اصل دین و پرستش خدا قابل قبول بود و نه می‌توانستند اشکالات و نقایص رفتار پاپ‌ها و اربابان کلیساها را نادیده بگیرند، مسئله رابطه اخلاق و دین مطرح شد.

برخی مباحث ممکن است ساده و پیش‌پاافتاده به‌نظر آیند و چه‌بسا تصور شود به‌هیچ‌وجه ارزش بحث نداشته باشند. اما همین مباحث ساده، گاهی ذهن بسیاری از متفکران و عالمان را به خود مشغول می‌کنند. از این‌رو با مهم‌ترین مسائل زندگی - مانند مسئله دین و اعتقاد